

اخلاق موقت دکارت و تفسیر پست‌مدرن نیچه‌ای - فوکویی از اخلاق؛ خوانش بینامتنی

علیرضا آرام*

عاطفه سادات میرفاطمی**

چکیده

دکارت در فرایند واکاوی معرفت‌شناختی خود، که به شک دستوری شهرت دارد، نوعی از انضباط رفتاری را با وصف موقت برگزیده است. در این توصیه‌نامه‌ی اخلاقی، بدون حاجت به مبنای فلسفی پیشین و فارغ از مضمون اعتقاد و میزان انسجام یا استحکام آن، زیستن بر مبنای اصولی مفید، مشترک و نسبتاً ساده ترویج می‌شود. پرسش این‌جاست که میان این تفسیر حداقلی از اخلاق - که با تمهیدی آسان به تصدیق ضرورت اخلاق و کشف مصادیق عمده‌ی آن روی می‌آورد - با اخلاق موسوم به پست‌مدرن - که در شرایط تاریخی متأخر از تجربه‌های دکارتی و با نگاهی سخت‌گیرانه به امکان و ارزش اخلاق می‌نگرد - چه رابطه‌ای قابل تصور است؟ در مقام پاسخ و بر مدار خوانش بینامتنی از روابط چندلایه و متداخل میان دو راهبرد موقت (دکارتی) و پست‌مدرن (نیچه‌ای - فوکویی) نسبت به اخلاق، این نتیجه حاصل می‌شود که:

* دکتری تخصصی فلسفه اخلاق، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)،
a.r.aram1359@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران،
atefeh.mirfatemi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

راهبرد رفتاری موقتِ دکارت تبصره‌ای بر حضور اخلاق در اندیشه‌ی پست‌مدرن و رکنِ دوام این گفتمان است.

کلیدواژه‌ها: اخلاق موقت، پست‌مدرنیسم، تبارشناسی اخلاق، دانش و قدرت، شک دکارتی.

۱. مقدمه

مقاله حاضر با نظر به رویکردی که امروزه بینامتنیت (Intertextuality) نام گرفته است، روابط قابل طرح میان دو قرائت از اخلاق را بررسی می‌کند. دو قرائتی که هرچند از حیث ادوار تاریخی در وضعی متفاوت جای می‌گیرند، اما پیرنگ‌های حاکی از شباهت میان این دو عصر تاریخی و متون مرجع آن‌ها نیز قابل تصدیق است. اهمیت موضوع تحقیق به شرایط نسبتاً مشابه میان زمانه‌ی دکارت و اوضاع فلسفه در عصر حاضر باز می‌گردد؛ که در هر دو فصل از تاریخ اندیشه، بدگمانی عمومی نسبت به بنیان‌متافیزیک رواج داشته و اصل حاجت یا قابلیت اتکاء به فلسفه با تردید مواجه بوده است. دکارت در شرایطی که با شک دستوری خود بنیان تفکر متافیزیکی زمانه‌اش را دگرگون می‌ساخت و طرحی نو می‌نگاشت، برای گریز از حیرت عمومی و رفتاری، به نوع خاصی از کنش اخلاقی اشاره کرد و آن را با عنوان اخلاق موقت شناساند. در این نوع اخلاق، بدون حاجت به مبنای فلسفی پیشین و فارغ از مضمون اعتقاد و میزان انسجام یا استحکام آن، زیستن بر مبنای چند اصل ساده و مفید ترویج می‌شود. این در حالی است که امروزه و تحت عنوانی رایج به نام وضعیت پست‌مدرن، بدبینی سراسری نسبت به تحصیل مبانی فلسفی استوار رواجی چشمگیر یافته است؛ به نحوی که بر خلاف عصر و مشرب دکارتی، که شک را منزلی موقت برای ایصال به یقین می‌شناخت، گفتمان پست‌مدرن به شک خود یقین کرده است و با پذیرش همین وضعیت متلاطم فکری، به تأمل اخلاقی و حتی به وضع احکام زیستی - اخلاقی عمدتاً سلبی روی می‌آورد.

بنابراین، در کنار شباهتی که از حیث سیطره‌ی شک بر نظام دکارتی و بر وضعیت پست‌مدرن قابل تشخیص است، شدت و پایداری این شک در مورد اخیر چشمگیرتر است. همان وضعیتی که لیوتار در توصیف آن نوشت: «من با ساده کردن بیش از حد، پست‌مدرن را به منزله‌ی بی اعتقادی و عدم ایمان به فرا روایت‌ها توصیف می‌کنم.» (لیوتار،

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۳

۱۳۹۴: ۵۴) این یقین گم شده و البته مقبول (که مطلوب بودن آن جای حرف دارد) را بودریار چنین شرح داده است: «همه مدعی «در واقعیت بودن» اند. اما آزمون واقعیت (واقعیت آزمایی) قطعیتی ندارد. هیچ چیز در واقعیت رخ نمی دهد.» (بودریار، ۱۳۹۳: ۱۱۵) پرسش این جا است که با ملاحظه‌ی این دو گفتمان، که جهات شباهت و افتراقشان بیان شد، چه رابطه‌ای میان اخلاق موقت دکارت با تفسیر پست‌مدرن از اخلاق قابل تصور است؟ در واقع اگر شک دستوری دکارت و شک پایدار در اندیشه‌ی پست‌مدرن از جهت مذکور متفاوت هستند، گسترده‌ی این تفاوت به حوزه‌ی اخلاق و طرح پرسش از روابط به روز شده‌ی این دو بافت فلسفی در ساحت اخلاق، چه نتایجی را نشان می‌دهد؟ طبق بیان آغازین این فراز، پاسخ به پرسش مورد نظر از مجرای خوانش بینامتنی جست‌وجو خواهد شد.

از نگاه نگارنده، اهمیت خاص پژوهش در موضوع مورد بحث این است که: اولاً) گفتمان پست‌مدرن در جامعه‌ی فلسفی ایران و جهان گسترش قابل توجهی دارد و حتی فراتر از موضوعات فلسفی محض، در بستر ادبیات، هنر، اجتماع و سیاست نیز تأثیرات دامنه‌داری را بر جای نهاده است. ثانیاً) موضع شک‌گرایی و نسبی‌باوری، که عمدتاً ریشه در تأملات دکارت دارد، همچنان از موضوعات مورد بحث در حوزه‌ی معرفت‌شناسی است. ثالثاً) نقش اخلاق در زندگی انسان‌ها و ضرورت پژوهش در مبانی و مبادی اخلاق، در جهت تنقیح اصول اخلاقی پایدار، موضوع توجه نگارنده بوده است. در نتیجه، به سبب تأثیرات نظری و عملی اخلاق‌گرایی و اخلاق‌شناسی، بازخوانی اخلاق موقت دکارت، که در وضعیت شک‌گرایی معرفتی تجویز شده است، به ویژه در مقایسه با وضعیت متمایل به تردید در عصر پست‌مدرن می‌تواند در تشخیص و تعیین منزلت اخلاق برای زمانه‌ی حاضر موثر باشد.

چنانچه می‌دانیم اصطلاح بینامتنیت از سوی ژولیا کریستوا به عنوان یکی از متفکران مشهور پست‌مدرن وضع شده است. البته همین اصطلاح هم دستخوش تغییر بوده و از تفاسیر مختلف مصون نمانده است. اما در متن حاضر، به عنوان رابطه‌ای تعریف می‌شود که طی آن «از یک نظام نشانه‌شناختی، به نظامی دیگر منتقل می‌شویم.» (McAfee, 2006: 26) بنابراین با بررسی نظام فکری دکارت و با تحلیل نشانه‌هایی که این نظام در حوزه‌ی اخلاق عیان می‌کند، روابط متداخل این نشانه‌ها با وضعیت اخلاق در متون مرجع پست‌مدرن را

بررسی می‌کنیم. روابطی که از دلهره‌ی تنیده در مکتوباتِ دکارت نسبت به شأن خاص اخلاق خبر می‌دهند و گویی متن دکارتی همچنان برای فیلسوفان پست‌مدرن هشداردهنده است. در جانبِ مقابل نیز می‌توان تصدیقِ غیرمستقیم نسبت به موضع دکارتی-اخلاق موقت- را در وضعیت پست‌مدرن و در متون مرجع آن بازشناخت.

لازم به ذکر است که با نظر به کثرت عددی متفکران پست‌مدرن و ملاحظه‌ی تنوع محتوایی آثار آنان، انتخاب فیلسوفان خاص و تمرکز بر آثار آنان، که از الزامات مقاله‌نویسی است، دشوار می‌نماید. با این حال، به نظر می‌رسد که می‌توان نیچه را به عنوان نخستین بت‌شکن اخلاق در اواخر عصر مدرن شناخت و از همین منظر نیچه‌ای ترین فیلسوف دوران پست‌مدرن را در امتداد میراث این متفکر آلمانی قرائت کرد. با توجه به اصطلاح تبارشناسی، که مجعول و مورد علاقه‌ی نیچه در تأملات اخلاقی او است، با تمرکز بر همین تعبیر، به تأملات تاریخی-تبارشناسانه‌ی فوکو منتقل می‌شویم. تأملاتی که در گستره‌ای از روابط متراکم میان دانش و قدرت، و نیز با پی‌گیری نقش انضباط مدنی در تحمیل اخلاق جنسی، تکثیر درمانگاه و تشدید مراقبت در سامانه‌ی حیات بشری گسترش یافته است. به این ترتیب با تمرکز بر آراء نیچه و فوکو می‌توان تصویری گویا و عمدتاً منفور از اخلاق را در گفتمان پست‌مدرن این دو تن بازشناخت. تصویری که در آن اخلاق از منزلت قدسی، عقلی، عاطفی و خلاصه از هر سویی امیدبخش فاصله می‌گیرد و با خوانش تبارشناسانه‌ی اینان به پدیده‌ای مجعول در جهت اعمال قدرت برتر مبدل می‌گردد. به این ترتیب، روابط موجود یا مستتر میان دلهره‌ی دکارت نسبت به رعایت اخلاق در همه حال و از جمله در زمانه‌ی تردید، با جهان یقین‌زدوده‌ی پست‌مدرن و تلقی منفی-تهاجمی آن نسبت به اخلاق، پرسشی قابل طرح است که پاسخ آن در سطور آتی ارائه خواهد شد. با این توضیح پایانی که در سراسر این متن، منظور نگارنده از وصف پست‌مدرن، دامنه‌ای مشترک از نگرش نیچه و فوکو است و هر کجا تمایزی میان این دو متفکر باشد به نام خاص آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲. طوفان شک و رواق اخلاق = شک دستوری و اخلاق موقت دکارت

دکارت در مکتوب مهم خود-گفتار در روش راه بردن عقل- به اصول رفتاری خاص که مخصوص دوران شک، تا زمان حصول معرفت یقینی هستند، اشاره کرده است. این اصول

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۵

باید همراه جوینده‌ی معرفت باشند، تا در این وضعیت دشوار از حیات فکری، مانع حیرت رفتاری و بلا تکلیفی اخلاقی باشند. دکارت با توضیحاتی مختصر اما گویا، این اصول را طی چهار عنوان ترسیم می‌کند، که خلاصه آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) پیرو قوانین و آداب کشور خود باشم و دیانتی را که خدا به من داده پیوسته نگاه دارم. در امور دیگری که دین سکوت کرده، پیرو عقاید معتدل و دور از افراط/تفریط باشم، که عقاید معتدل در عمل آسان‌تر و بر حسب ظاهر بهتراند. ب) هر قدر که می‌توانم در کار خود استوار باشم؛ چنان‌چه شک و تردید را جدی نگیرم. مانند مسافری که میان بیشه‌زار حیران مانده و حرکت نوسانی به این طرف و آن طرف او را حیران‌تر می‌کند، من نیز نباید هر دم تغییر مسیر دهم. بلکه بهتر است که یک راه را برای خودم برگزینم و در آن استوار بمانم. این مسیر اگر هم به مقصد نرسد، دست‌کم از سرگردانی و ماندن در بیشه‌ای با احتمال فراوان خطر بهتر است. در هر صورت باید دانست که این شجاعت در طی طریق، بهتر از سستی و ضعف در انتخاب مسیر است، که پشیمانی حاصل از آن هم به مراتب کم‌تر از حیرانی پایدار ضعیفان است. ج) همواره به غلبه بر نفس خویش بیش‌تر بکوشم تا به غلبه بر روزگار؛ یا به تبدیل آرزوهای خود بیش‌تر بکوشم تا به تغییر در گیتی. در واقع اگر ضرورت‌شناسی و تمکین از قوانین طبیعت را فضیلت بدانیم، آن‌گاه از این‌که مثل مرغان بال و پری برای پرواز نداریم، یا مانند الماس پیکره‌ای مانا و فسادناپذیر نیافته‌ایم، در حسرت نخواهیم نشست. د) در تتمیم اصول فوق و به عنوان نتیجه حاصل از آن مقدمات، لازم است تا از میان کارهای متعارف مردم، با رجوع به عقل و معرفت خویش بهترین را برگزینم. به نحوی که مثلاً در موقع کشف اختلاف میان آداب و رسوم ملت‌ها، آنچه را که به فرهنگ موروثی خود نزدیک‌تر می‌یابم ترجیح دهم. (دکارت، ۱۳۸۵: ۶۱۸-۶۲۱)

چنان‌چه مشاهده می‌شود، دکارت بر اصولی خاص تکیه می‌کند تا دوران شک و تردید معرفتی را بدون سرپناه اخلاقی پشت سر نگذارد، که گویی از نگاه او نمی‌توان زندگی عملی را بدون مرام نامه‌ای هر چند موقت به سامان رساند و در تلاطم مباحث فلسفی (که دکارت در گام‌های آغازین بازسازی آن بود) از حیث عمل حیران ماند. به همین جهت، در سطور پیش از طرح اصول چهارگانه‌ی فوق از سوی دکارت، ضرورت انتخاب این اصول، یا اصل حاجت او به اخلاق اصطلاحاً موقت، بر این مبنا مدلل شده است:

همچنان که هر گاه کسی خانه‌ای دارد و می‌خواهد آنرا نو کند پیش از دست بردن به این کار هر آینه آنرا می‌کوبد، و مصالح فراهم می‌سازد و معمار می‌یابد، یا خود فن معماری می‌آموزد و با دقت تمام طرح می‌ریزد، اما با این همه نمی‌تواند قانع شود بلکه ناچار از پیش خانه‌ای آماده می‌کند که هنگام ساختمان بتواند در آن به آسایش زیست نماید، بر همین سان چون مرا عقل بر آن داشت که در عقاید خود مردد باشم، برای این‌که در اعمالم باری در تردید نمانم، و بتوانم تا ممکن است به خوشی زندگی کنم، یک دستور اخلاقی موقت برای خود برگزیدم؛ و آن مبنی بر سه چهار اصل بود. (همان: ۶۱۸)

گویی دکارت به این نکته توجه دارد که در هنگام شک نمی‌توان افعال حیاتی و روزمره را تعلیق کرد، یا تن به افعال تصادفی داد. همچنین به لحاظ روانی هم نمی‌توان تفلسف‌ مفید را با اضطراب درونی ادغام کرد. بنابراین باید پیش از نوسازی فکری، سرپناه زیستی را مهیا نمود. آن‌گونه که نظام فکری این فیلسوف نشان می‌دهد، حوزه‌ی اخلاق در اندیشه دکارت مربوط به فعالیت‌ها و انفعالات نفس آدمی است؛ به همان نحوی که تفکیک میان فعل روح و فعل جسم در اخلاق دکارتی اهمیت یافته (Hoffman, 2009: 185) و این تفکیک، به تفاوت بنیادین میان روح و جسم در تفکر دکارتی باز می‌گردد. (Skirry, 2006: 162) بنابراین میان دو ساحت روح و جسم تفاوت اساسی برقرار است، به نحوی که امور پست لایق ساحت جسمانی هستند. (Clarke, 2005: 110-120) طرح این پرسش که دکارت در افتراض اخلاق موقت به این مبانی فکری متأخر خود توجه داشت است یا خیر، خارج از مقصود این نوشتار خواهد بود. اما اجمالا می‌توان نوعی شباهت میان دو بخش از حیات فکری او را بازساخت و در جهت استحکام مبانی اخلاق موقت تفسیر کرد. به این بیان که دکارت حداقلی از سلامت اخلاقی را برای حیات فکری و اندیشه‌ی فلسفی لازم دانسته است. به این ترتیب اخلاق موقت او نه صرفاً برای پیش‌گیری از حیرت عملی و رفتاری، بلکه به همان اندازه یا اندکی کمتر/بیش‌تر، به عنوان راهی برای مهار انفعالات و دست‌یافتن به سلامت پایدار در دوره‌ی موقت شک برگزیده شده است. با این همه، حاکمیت اصول موقت معرفتی است، نه زمانی. مادامی که معرفت یقینی تحصیل نشده باشد، رویکرد موقت به اخلاق تداوم خواهد یافت. (بهنیافر، ۱۳۹۸: ۷۸) در واقع می‌توان گفت: «دکارت کاملاً به همان معنای مورد نظر احتمال‌گرایان، بدان قائل می‌شود که پیروی از آنچه محتمل است، نه تنها به احتمال، بلکه «به یقین درست» است.» (ریتر و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۳) وجه تمایز و

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۷

بلکه امتیاز اندیشه‌ی دکارت با آنچه در مورد اندیشه پست‌مدرن خواهیم یافت در همین رویکرد یعنی در «صحت پیروی عملی از امر محتمل» در نظام دکارتی است. به این معنا که دکارت موقت بودن را «در اتصال به روش خودش» و برای سازگار کردن پیشرفت علمی-معرفتی با کنش خیر اخلاقی ترتیب داده است. (Bagley, 1996: 673)

البته دکارت در تأملات اخلاقی‌اش که می‌تواند در پیوند با همین اصول اخلاق موقت قرائت شود، اوصاف اخلاقی را به شرط عاری بودن از مباحثات و تفاخر، که ردیلت‌اند، ذیل عنوان فضیلت می‌شناسد. با این وصف، نقش نیت در هنجارشناسی دکارتی برجسته خواهد شد. (Reuter and Frans Svensson, 2019: 200) شاید از همین منظر بتوان اخلاق موقت را به سبب نیت اخلاقی ملازم با آن از موارد مطلوب در نظام اخلاقی دکارت شناخت؛ که تمسک به آن در عصر حیرت در شمار فضایل مطلوب دکارت بوده است. در تأملات و در بخش اهداء کتاب آورده است: «هرگز نمی‌توان ملحدان را به هیچ دینی و در واقع می‌توان گفت به هیچ فضیلت اخلاقی معتقد ساخت.» (دکارت، ۱۳۸۴: ۱۳) او همچنین در مورد انسان می‌گوید:

هر قدر، امر خیر و صحیح را با وضوح بیش‌تری ادراک کند، آن‌را با میل و رغبت بیش‌تر و در نتیجه با آزادی بیش‌تری انتخاب می‌کند و [آزاده او] فقط موقعی در حالت تساوی است که نمی‌داند کدام امر صحیح‌تر یا بهتر است. (دکارت، ۱۳۹۳: ۴۹۹)

همچنین است بیان دیگری از او که: «کردار نیک بسته است به فهم درست.» (دکارت، ۱۳۸۵: ۶۲۱) این همه نشان می‌دهد که در اندیشه‌ی دکارت میان اندیشه و عمل رابطه‌ای متقابل برقرار است؛ بنابراین اخلاق موقت نیز به عنوان جزئی متصل به اندیشه‌ی دکارت، هرچند اندیشه‌ای گرفتار شک و تردید، تفسیر می‌شود. در این میان تعلق دکارت به فرامین دینی هم مشهود است که در نخستین اصل اخلاق موقت بدان اشاره شده است.

اما شاید بتوان گفت آنچه در اخلاق موقت دکارت بیش از سایر اصول برجسته می‌شود، توجه او به رویکرد رواقی است. هرچند که این رواقی‌گری به صورت موقت و مقید به دوره‌ی شک است؛ که تفاوت میان مشرب پایدار رواقی و مشرب موقت دکارتی در همین نقطه نمود می‌یابد. دکارت در سومین توصیه‌ی موقت خویش گونه‌ای از حیات اخلاقی را پیشنهاد کرده است که در قلب آن رغبت و رضایت به قوانین طبیعت و پذیرش محدودیت‌های زیستی به مثابه فضیلت تفسیر شده‌اند. در واقع غلبه بر نفس آسان‌تر از

شورش علیه طبیعت است؛ که گویی از همین منظره به محیط می‌نگرد و از خیالات خام فلسفی فاصله می‌گیرد، تا انسان را در حد و قواره‌ی انسانی او به رسمیت شناخته، در همین مقیاس واجد مسوولیت معرفی کند. در موقعیتی که دکارت هنوز فاقد نظام اخلاقی مدلل جدیدی است، به همان سیاق، فاقد دلیلی برای بر هم زدن نظم و وضع موجود است. در اینجا سویه ای آگاهانه و حتی مدلل جریان دارد که ضمن فراخواندن به کنش حداقلی اخلاق، او را به سمت این بی‌کنشی و توقفِ اعمال بی‌محابا سوق داده است. همچنین رهاوردی که دکارت در دوران پساشک از حیات فکری خود عرضه کرده است، همچنان بر محدودیت قوه‌ی شناخت انسان گواهی می‌دهد؛ که البته این محدودیت نسبت به اصل وجود انسان به عنوان «من» منتفی بوده و در هر حال سوژه‌ای اندیشمند عهده‌دار درک و سنجش معارف انسانی خواهد بود.

به این ترتیب دکارت با خودآگاهی نسبت به دوران تردید فکری، اخلاقی وابسته به مختصات همین دوران را توصیه کرده است. اخلاقی که هم‌زمان با اتصاف به عنوان موقت، به سایر اجزاء اندیشه‌ی دکارت متصل می‌ماند و با این مبنای دکارت که میان اندیشه و عمل رابطه‌ای از نوع تأثیر و تأثر برقرار است (شاید همان تلقی پیشا-هیومی از رابطه‌ی باید و هست) سازگار می‌افتد. آیا در عصر پست‌مدرن که استحکام متافیزیک به نحوی پیوسته خلدشه‌دار گشته و منزلت اخلاق موقتا هم ترمیم نمی‌شود، می‌توان به همین پیوند اندیشه و اخلاق، هر چند به قید موقت، امید داشت؟ به ویژه که در عصر حاضر اخلاق موقت دکارت با نظر به پیوند «علم و زیست‌جهان» (ریتزر و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۳) بازخوانی می‌شود و این بازخوانی در نقاطی مهم در تقابل با اخلاق‌شناسی پست‌مدرن قرار دارد.

۳. خُلق والا در تبارشناسی قدرت = تبارشناسی اخلاق در خوانش پست مدرن نیچه و فوکو

اگر اخلاق دکارتی به عنوان یک راه حل یا وضعیت اضطراری و در هر حال موقت ملاحظه می‌شود، اخلاق پست‌مدرنی که به عنوان میراث نیچه و فوکو شناخته می‌شود با پذیرش اولیه‌ی تردید معرفت‌شناختی، از این موقعیت فراتر رفته و تردید اخلاق‌شناختی را به یقین متصف به اخلاق‌ستیزی می‌کشاند. در این نگاه اخلاق‌گرایی معادل با سلطه‌پذیری و انقیاد در برابر گفتمان قدرت است؛ که راه خروج از این انفعال را باید با شکستن بت‌های

اخلاق موقت دکارت و تفسیر ... (علیرضا آرام و عاطفه سادات میرفاطمی) ۹

اخلاق عمومی و رایج هموار کرد. در واقع و بر خلاف موضع دکارتی، گفتمان پست‌مدرن اخلاق به این نقطه می‌رسد که نه تنها در زمانه‌ی تردید نیازی به اخلاق موقت نیست، بلکه با پذیرش تردید به عنوان یک وصف معرفت‌شناختی گریزناپذیر، «باید» از مرزهای اخلاق عمومی هرچند به قید موقت گذر کرد و اخلاقی عمدتاً سلبی / تهاجمی را در تقابل با نظم و نظام سفله‌پرور و نخبه‌گش بنا نهاد.

در جهت شکستن همین بت‌ها و سنت‌ها است که نیچه بنیان اخلاق را بر تعلیم ابرمرد بنا می‌نهد. همان الگوی واپسین خُلق سروران، که با حضور در متن اجتماع آنچه خودش پسند کرده باشد را به عنوان معیار زندگی برمی‌گزیند و به دیگران هم سرایت می‌دهد. ابرمرد تابع هیچ اصل پیشین یا ضرورت ماتقدم نیست، بلکه هر ضرورت بر حسب شناخت و تصدیق او به قاعده‌ی حیات تبدیل می‌شود و این چنین، ارزش‌ها نه از هیچ مرجع خارج از خویشتن فردی ابرمرد، بلکه تماماً بر اثر انشاء و حکم او ضرورت می‌یابند. از همین منظر است که نیچه رابطه‌ی زشت و زیبای اخلاقی را بر مدار پسند انسان آرمانی خویش تبیین کرده است: «هیچ چیز زیبا نیست، تنها انسان زیباست... بی‌درنگ بیفزاییم: هیچ چیز زشت نیست مگر انسان تهگن... این‌جا نفرتی بیرون می‌زند: نفرت از چه؟ جای هیچ شکمی نیست، نفرت از پستی گرفتن نوع خود.» (نیچه، ۱۳۹۶: ۱۱۹-۱۲۰) در حقیقت نیچه به انسان والا چشم دوخته است؛ انسانی که از مرز اخلاق به معنای همزیستی با عرف و اجتماع فراتر می‌رود و زشت و زیبای مقبول خود را مقوم نوع انسانی خویش و نشان‌گر منزلت اشرافی افراد خاصی از این نوع می‌شمارد.

در تقابل با این انسان‌های والا که زشت و زیبای مطرود و مقبول آنان معیار رد و پذیرش اخلاق است، نیچه بر فلسفه و حکمت و دینداری دوران خویش را قرار داده و بدان تاخته است. او پیروان این افکار را اسیر دام قانون‌گذارانی خوانده که جُبن و فرومایگی و تردید را بر صدر احکام اخلاقی نشانده‌اند و به نام اخلاق خَلایق را اسیر می‌کنند. در عوض پناه جستن به منزلگاه اخلاق برای عبور از دوره تردید، نیچه به ابرمردی می‌اندیشد که باید بر همه‌ی این موانع غلبه کند و خویشتن را بر رأس حُکم و حکمت اخلاق بنشانند. قبل و بعد از زیست اخلاقی و حتی مقارن با این زیست ابرمردانه، حقیقت معرفت‌شناسانه هم در لحظه‌ی اراده و تصدیق همین والاتباران به بار می‌نشیند و الزامات مربوط به باید و هست وضع می‌شود. در واقع نه تنها اخلاق وابسته به خواست انسان (ابرمرد) است، بلکه

حقیقت نیز قوام و اعتبارش را از تأیید همین مردان تحصیل می‌کند. در تضاد با این ابرمردان، نیچه انسانِ مدرن را «جانور خانگی» خوانده است. (نیچه، ۱۳۹۳: ۸۱) همین منظره‌ی خوفناک از ریشه‌های اخلاق‌مداری انسان را در بیان دیگری از او در می‌یابیم که این بشر «وجدان نیک را از آن رو بهر خویش بر ساخته است که یک بار هم که شده از سادگی روان خودش لذت برد.» چرا که اساساً اخلاق دروغ‌پردازی پیچیده‌ای است که تنها در سایه‌ی آن می‌توان از دیدارِ روان لذت برد. (نیچه، ۱۳۹۴: ۲۹۷)

با این وصف از منظر نیچه باید بُت اخلاق رایج را شکست و همچون ابرمرد به احکامی که ساخته و پرداخته‌ی خویشتن انسانی است عمل کرد. این ایده‌های نیچه که بر محور نفی اخلاق رایج و قبل از آن بر مدار نفی هرگونه الزام پیشین برای ابرمردان بنا شده است، تأثیر گسترده‌ای بر جهان غرب بر جا نهاده است. یکی از مهم‌ترین تأثیراتی که ایده‌ی اخلاق نیچه‌ای باقی گذاشته، در آراء میشل فوکو قابل رویت است. فوکو نیز محور مباحث خود را بر اراده‌ی قدرت در مفهوم نیچه‌ای آن نهاده و تاریخ را عرصه‌ی قدرت و کشمکش میان اضداد، و نهایتاً روایتی از غلبه فاتحان و تاریخ‌نگاری آنان به سود خودشان، تفسیر کرده است. از پی این تفسیر اخلاق‌گريزانه از ماهیت اخلاق، نه تنها به زیست موقت در پناه اخلاق (مطابق با دغدغه‌ی دکارت) حاجت نیست، بلکه در جهت نفی این‌گونه از اخلاق، آنارشیزم جای خود را باز می‌کند و به عنوان راهی برای گریز از محبس تمدن - که این تمدن در حقیقت حاوی خودکامگی زورمندان است - توصیه می‌شود. از همین چشم‌انداز، فوکو هم‌نوا با نیچه سخن گفته و نسبت به رواج نوعی از گفتمان مدعی اخلاق - که آن روی سکه‌اش لبریز از خطا و ساده‌لوحی است - هشدار می‌دهد؛ گفتمانی که لذت زندگی را به نحو دائم یا موقت از انسان دریغ می‌کند و با واژه‌های فریبنده او را تحت انقیاد قدرت می‌نشانند. (فوکو، ۱۳۹۹: ۷۷) بنابراین، از در یک خوانش نیچه‌ای - فوکویی، اخلاق موقت دکارت در حکم تمکین به وسوسه‌ی این نظام‌واره‌ی ضدبشری و معادل با مقید کردن آزادی انسان و زدودن لذت از حیات او است.

به بیان دیگر، تأمل فوکو در موضوع اخلاق، به‌روزرسانی کلام نیچه است. در تقابل با حیات اخلاقی جهان‌شمول (دائم یا موقت)، فوکو یک اخلاق زیستی - محلی را که حاوی خوش‌باشی و زیبایی در حیات فردی باشد توصیه کرده است. یعنی همان موضع نیچه که بر آزادی و کام‌جویی انسان در حیاتش تأکید می‌کند. فوکو با نظر به مفهوم همگونی در

اجتماع انسانی، موضع خود را چنین تقریر کرده است: «همگونی دارای یک الگو است: عنصری اصیل و زاینده که رونوشت‌های همواره فرودست‌تری از خود را نظم و ترتیب می‌دهد.» (فوکو، ۱۳۹۶: ۴۹) در واقع اخلاقی که از مرجعیت عرف و اجتماع صادر می‌شود و دکارت رعایت آن را برای عبور از سرایشی شک ضروری می‌خواند، از نگاه نیچه‌ای فوکو در حکم یک الگوی همگون‌کننده است که با نفی فردیت و اراده از انسان، او را تحت انقیاد گفتمان قدرت می‌نشانند. این تقریر منفی یا هشدارآمیز، در مهم‌ترین اثر نظری فوکو که ظهور و افول معارف بشری را تبیین می‌کند، به این بیان صراحت یافته است که: معرفت‌شناسی به عنوان یک پدیده تاریخی، بر ذهن و ضمیر انسان تسلط می‌یابد و خواسته‌ی اربابان قدرت را در زورق گفتمان‌های علمی و فلسفی به مخاطب تحمیل می‌کند. (فوکو، ۱۴۰۰: ۴۶۱) در نتیجه، با نظر به تاریخ حیات انسان، سرکردگی اصحاب قدرت در آن نمایان است و به همین دلیل، به باور فوکو: «مطالعه‌ی این تاریخ گفتمان‌ها به منزله‌ی مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها [ی ضدبشری] ناراحت‌کننده است.» (فوکو، ۱۳۹۷: ۳۰۱)

در شرایطی که به تقریب می‌توان گفت نیچه به عنوان نیای تفکر پست‌مدرن شناخته شده است، میراثی که او بنیان نهاده با واکنش‌هایی در عصر پست‌مدرن همراه می‌گردد و متفکرانی که به نام این مکتب فکری شناخته می‌شوند، رویکرد نیچه‌ای را تداوم می‌بخشند. در این وضعیت، که به تعبیر بودریار «درهم تنیدگی سایه‌ها» خوانده می‌شود (بودریار، ۱۳۹۳: ۱۲۲)، منظر خاص فوکو و نفی اخلاق از منظر گفتمان قدرت به معنی نفی حاجت به اخلاق عمومی تحت هر وصف - اعم از دائم یا موقت - است. فوکو متفکری است که نگاه نیچه به اراده‌ی قدرت را بسط می‌دهد و تفسیری تازه به الزامات اخلاقی را با تشریح عناصر تنبیهی و مراقبتی که نام تمدن و فرهنگ را یدک می‌کشند، پایه‌گذاری می‌کند.

اندیشه‌ی پست‌مدرن با اصل چشم‌اندازی که از نیچه وام گرفته است، منکر حقیقت در مفهوم معرفت‌شناختی آن می‌شود و صرف دریافت سوژه‌ی انسانی را نفس الامر حقیقت تلقی می‌نماید. با این حال پست‌مدرن‌ها راه‌حلی هم برای زیستن در این جهان پیشنهاد داده‌اند. راه حل نیچه‌ای که بر مبنای ابرمرد است، زیستن مشترک را به رسمیت نمی‌شناسد و به طور کلی اندیشه‌ی پست‌مدرن میل به آنارشیزم را در خود نهان دارد. با این وصف، می‌توان گفت که هرچند پست‌مدرن‌ها در نفی مبنای متافیزیکی با اخلاق موقت دکارتی همراهند، اما گزینه‌ی جایگزینشان از مرزهای اخلاق در مفهوم دکارتی عبور می‌کند. به این

ترتیب، برخلاف دکارت که شک و اخلاق موقت را به نحو ایجابی پیوند داده است، در نظریه‌ی اخلاقی نیچه و فوکو با طغیان علیه اخلاق و توقف در وجوه سلبی آن مواجه می‌شویم. آنچه در پست‌مدرنیسم اخلاقی مشهود است، نه تمکین از اصول موقت برای همزیستی، بلکه گریز از انضباط جمعی و مصاف با اسطوره‌های حکم‌فرما و حکمت‌سازی است که به بیان نیچه - فوکو: انسان را مقهور خویش می‌سازند و همزیستی را به عنوان یک شعار سطحی و اغواگر پیش روی بشر می‌نهند.

در نتیجه، با یادآوری تأکید دکارت بر مشرب رواقی «تقدم اصطلاح نفس بر تغییر جهان» و نیز اصرار او بر تبعیت از دیانت موروثی و گزینش بهترین رفتار از سبد عرف و اجتماع، تفاوت چشمگیر میان دو نظریه‌ی اخلاقی واضح است. اخلاق موقت دکارت برای منقطع نشدن فیلسوف نوآور از عرصه اجتماع تدارک دیده شده و همچنین بر سلامت روان او در این سلوک فکری تأکید دارد؛ حال آن‌که اندیشه‌ی پست‌مدرن بر شک لایزال تکیه می‌زند و اخلاق سلبی - تهاجمی متناسب با دوام این شک را انشاء می‌کند. آیا می‌توان با ورود به لایه‌های زیرین این دو متن، خوانشی دیگر را از رابطه‌ی اندیشه و اخلاق ترسیم کرد؟ یا مدت این رابطه را فراخ‌تر یافت؟ در واقع اگر نیچه و به تبع او فوکو از گفتمان قدرت سخن گفته‌اند و از همین منظر اخلاق موقت دکارتی را یک‌سره عبث و به سود همان گفتمان اغواگر خوانده‌اند، آیا می‌توان ضمن تقویت موضع دکارت، همزمان به کاستن از سیطره قدرت بر اخلاق امید داشت؟ یا راهی برای دوام اخلاق (هرچند موقت) را پیش رو نهاد؟

۴. اسطوره و انضباط = بررسی رابطه اخلاق موقت دکارت با خوانش پست مدرن از اخلاق

تا این نقطه از تحلیل روابط میان دو مسلک اخلاقی، اخلاق موقت دکارت از حیث مبنا با پست‌مدرن‌ها هم‌سخن و از حیث پیامد با موضع آن‌ها متفاوت است. به این قرار، اخلاقی که دکارت پیش رو نهاده است در حقیقت و در معنای دقیق کلمه حاوی یک سبک زندگی مبتنی بر دگرخواهی و مراعات منزلت دیگران، با حفظ حریم و تقویت شخصیت خویشتن، به علاوه رقم زدن زندگی در سایه تفکری عقلانی و اصیل با اوصاف یاد شده بوده است. نکته‌ای که نزد پست‌مدرن‌ها به ندرت یافت می‌شود و مضامینی همچون اراده‌ی قدرت،

ابرمرد و ... در نیچه، در کنار گفتمان قدرت فوکو مجالی برای رسمیت «دیگری» در اخلاق باقی نمی‌گذارد. با این وضع، برتری عملی موضع دکارت بر پست‌مدرن‌ها می‌تواند مسلم باشد. از این حیث که در مرام موقت دکارتی حیات اخلاقی به بهای بحث فلسفی فراموش نمی‌شود و انسان در هر حال مشمول لطف و مدارای هم‌نوع خویش قرار دارد تا بدین ترتیب هر دو منزلت فردی و اجتماعی آدمیان محفوظ بماند. ایده‌ای که با طغیان‌گری نابهنگام نیچه‌ای به ندرت می‌توان سراغی از آن گرفت. بنابراین و با ملاحظه‌ی پیامد مورد بحث، برتری رویکرد دکارتی بر تلقیات پست‌مدرن مسلم است؛ هرچند در مبنا و از حیث تعلیق شناخت نسبت به نفس واقعیت و حقیقت، هر دو مرام با تفاوت در دامنه‌ی تردید، بر حکم معرفتی مشترک تأکید دارند و به واقع این حکم نزد دکارت موقت است و نزد پست‌مدرن‌ها دائم. با این همه نمی‌توان از مورد خاص فوکو و تقابلی که میان نظرورزی گاه رادیکال و عمل‌گرایی نسبتاً محافظه‌کار او نمایان است، چشم پوشید. به نحوی که رورتی او را توصیف می‌کند:

فوکو، در اکثر اوقات، آن چیزی بود که شاید بتوان «شهبسوار خودآیینی» اش نامید. او می‌خواست خویشتن خاص خویش را بیافریند، چنان‌که نیچه می‌خواست. اما بر خلاف نیچه، او به هیچ کس دیگری اصرار نمی‌کرد که درگیر این تلاش شود. او فکر نمی‌کرد که همه‌ی انسان‌ها اخلاقاً مکلف‌اند آفرینشگران خویشتن خویش به سبک بودلر یا نیچه باشند... اما فقط در اکثر اوقات. در مواقع دیگر، فوکو هویت اخلاقی‌اش را با هویت فلسفی - اخلاقی‌اش در می‌آمیزد... در این مواقع، او هم‌چون نیچه جست‌وجوی شخصی‌اش در پی خودآیینی را به فضای عمومی جامعه‌ی فرا می‌افکند. (رورتی، ۱۳۹۷: ۲۷۳)

آیا می‌توان گفت آن وجه شخصی شده، غیرنیچه‌ای و البته غالبی در اندیشه‌ی فوکو طنین دکارتی دارد؟ ضمن پاسخ مثبت، باید گفت که طبق توضیحات آتی این متن روزنه‌ی مشارکت بینامتنی میان گفتمان فوکویی و اخلاق موقت دکارتی از همین نقطه پدید آمده است. اما وجوهی از اندیشه‌ی فوکو که به مشرب نیچه وفادار مانده است، چطور؟ در وجه اخیر و تماماً نیچه‌ای مشرب اخلاقی فوکو، هشدار بودریار قابل توجه است، که: «گفتمان فوکو نیز حقیقی‌تر از هر گفتمان دیگری نیست... از این رو، گفتمان فوکو نه یک گفتمان حقیقت، که گفتمانی اسطوره‌ای در اکیدترین وجه این واژه است.» (بودریار، ۱۳۹۳: ۱۶) به واقع می‌توان گفت فوکو اصطلاحاً از چاله به چاه افتاده است و برای گریز از انضباط

اخلاقی مدرن، یا در جهت فروکش کردن سیطره‌ی قدرت بر مناسبات فردی و اجتماعی، تمایل به نظم‌گریزی شدیداً ضد‌هنجار را انشاء و بلکه تحکیم نموده است. از این رو، بودریار ضمن تأیید این انتساب به فوکو، اندیشه‌ی او را به سبب خصلت عقل‌گریز، تحکمی و تهاجمی آن بیش از آن‌که متعهد به حقیقت (در معنایی متعارف و معادل تحکیم مدعیات با دلایل) بداند، نوعی اسطوره‌سازی از خود می‌خواند. با این حال نظر نهایی رورتی درباره‌ی فوکو حاوی همان برداشت باریک‌بینانه‌ای است که حاجت پیوسته‌ی پست‌مدرن‌ها نسبت به رعایت اخلاق را نشان می‌دهد: «فوکو چه خود می‌خواست چه نمی‌خواست، در میان دیگر خصایصی که داشت، شهروندی مفید برای کشوری دموکراتیک بود... ای کاش او نیز با چنین توصیفی از خود بیش‌تر کنار می‌آمد.» (رورتی، ۱۳۹۷: ۲۷۹) در واقع، عطف به گفتمان و متون دکارت، باید به ورود دوباره‌ی اخلاق به مشرب فلسفی فوکو خوشامد گفت. گویی فوکوی عبرت گرفته از سرنوشت نیچه، که دست‌آخر کارش به درمانگاه رسیده بود، نخواست از مرزهای حیات انسانی مشترک خارج شود و اخلاقی یک‌سره مخالف‌خوان را برای حیات اجتماعی‌اش برگزیند. حتی می‌توان ادعا کرد آسیب روحی این تک‌روی زیستی-اخلاقی نیز به اندازه‌ای فراگیر است که فوکو از پذیرش آن طفره رفته و به نحوی که رورتی او را توصیف می‌کند، به نحوی سربسته و مخفیانه در همان وضعیت، حکومت و اجتماعی که به نقدشان کشانده بود، زیسته است. با این وصف می‌توان به استناد خوانش رورتی، مجوزی را برای خوانش بینامتنی از اخلاق موقت دکارتی و اخلاق فوکویی یافت؛ به نحوی که مشرب نیچه‌ای در میانه‌ی این دو متن-گفتار و به عنوان وجهی عبرت‌آموز از بی‌اعتنایی نسبت به اخلاق خودنمایی می‌کند، تا فوکو را به بازگشتی آرام به مسیر حیات و انضباط عمومی فرا خواند؛ یعنی رعایت همان حداقل‌های زیست‌مشترک که در اخلاق موقت دکارت پیشنهاد شده بود.

فوکو در مقدمه‌ی کتاب *دیرینه‌شناسی دانش*، که این اثر را از جهاتی می‌توان بیان پخته‌تر همه‌ی تأملات فکری او دانست، می‌نویسد: «از من نپرسید که کیست‌ام و به من نگویند که همان بمان: این اخلاقیات احوال مدنی است و بر اوراق شناسایی مان حکم می‌راند. باشد که به‌هنگام نوشتن، این اخلاقیات ما را آزاد بگذارد.» (فوکو، ۱۳۹۷: ۳۰) اما در بازگشت به تفسیر رورتی، واقعیت زیست فوکویی نشان می‌دهد که این آزادی در مرز کلمات باقی می‌ماند و در مقام عمل نمی‌توان از مناسبات مدنی و اخلاق عمومی سرباز زد و اسطوره‌ای از آزادی مطلق را به نام اخلاق محقق ساخت. اگر نیچه در پایان حیات قدرت‌جوی خود

در سرپناهی آمیخته با رندی و جنون امان یافته باشد، فوکو به عنوان یک فیلسوف دانشگاهی و مقید به انضباط اجتماعی، از رجوع به درمانگاه سر باز زده است! با تکرار روابط بینامتنی، گویی متون دکارتی و تعهد او نسبت به رعایت اخلاق در هر حالت از تردید، این هشدار را به متون فوکویی منتقل کرده‌اند که حیات اخلاقی هرچند به عنوان یک تبصره و پیوستار، لازمه‌ی سرپا ماندن هر گفتمان و دوام زندگی شرافتمندانه‌ی واضعان و پیروان آن است. به خصوص که متن و تجربه‌ی عملی نیچه نیز همین سرپناه را تجویز کرده است. قدرت، بدون پذیرش انضباط حیات جمعی و بدون رشد دادن به شخصیت فردی، به اسطوره‌ای ویرانگر در جهت انقیاد انسان‌ها تبدیل خواهد بود. فاجعه‌ای که متون سه فیلسوف مطرح در این نوشتار در لایه‌های آشکار و پنهان خود بدان هشدار داده‌اند و یکدیگر را در جهت انعکاس آن تفسیر کرده‌اند.

رورتی نشان می‌دهد که فوکو به رغم سخن گفتن از ساختار قدرت و نقش آن در اخلاق، در مقام عمل نمی‌تواند از اخلاق فاصله بگیرد. در واقع این‌جا موضع عمل گرایانه‌ی رورتی با مثنی عملی فوکو تأیید می‌شود. همچنین ناتمام ماندن حیات فلسفی نیچه و تبدیل آن به جنون، باز هم مویدی است به سود تفسیر رورتی که طبق آن زیست انفرادی و منفک از مناسبات عمومی محکوم به ناکامی است. از مجموع این‌ها دوران‌دیشی دکارت در افتراض اخلاق موقت را در می‌یابیم. متونی که بعد از دکارت تدوین شده‌اند و همگی به نحوی پیدا و پنهان گواهی می‌دهند که رویکرد دکارتی به اخلاق موقت عملاً سودمند بوده است. به نحوی که این سودمندی بر رویکرد فوکو نسبت به اخلاق نیز تأثیر نهاده و در مورد نیچه نیز اگر تأثیراتی نهاده بود، فلسفه اخلاق منقح‌تری از فیلسوف آلمانی نصیب اسلاف می‌گردید و چه بسا حیات شخصی او نیز با ثمره‌ای بهتر به پایان می‌رسید. بنابراین جا دارد به تصدیق این حکم برسیم که: «هدف اخلاق موقت، رهایی از پشیمانی است.» (ریتر و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۳)

۵. نتیجه‌گیری

اخلاق موقت با فرض نبودن نظام متافیزیکی مفصل بیان شده است و از این جهت با برخی گرایش‌های فلسفی در جهان معاصر قابل تناظریابی است. به این معنا که وقتی طبق گرایش فلسفی پست‌مدرن، مباحث فلسفی پایان‌ناپذیر تلقی می‌شوند، اخلاقی از نوع توصیه‌ی

موقت دکارتی می‌تواند به عنوان علاج یا راه حل زندگی در وضعیت گرفتاری مداوم در تأملات فلسفی ترویج شود. در این نگرش، آنچه به حیات انسان تحت نام اخلاق وارد شود لزوماً محتاج به پشتوانه نظری پایدار نیست. بلکه کافی است بدون اتکاء به یک فلسفه‌ی خاص، به زندگی در سایه‌ی اخلاق رغبت نشان دهیم. در واقع مطابق با راهکار موقت دکارت، با رعایت اخلاق همگانی می‌توان مسیر شک را بدون اختلال در نظم فردی و جمعی طی کرد. در حالی که نیچه اساساً چنین نظمی را به رسمیت نمی‌شناسد. فوکو هم به تفسیری که رورتنی او را شناسانده است، در میانه‌ی این دو هنجار ایجابی-جمعی (دکارت) و سلبی-انفرادی (نیچه) جا مانده است؛ البته با گرایش عملی به رعایت هنجارهای عمومی.

عطف به پیوستگی اخلاق و زندگی انسان و در فرض فقدان یک نظام فلسفی بی‌نقص برای حیات فرد انسانی، همچنان به اخلاق به عنوان یک قاعده هم‌زیست‌کننده نیازمندیم. اگر اخلاق نباشد، تعامل افراد به سامان نخواهد بود و ملاحظتی که لازمه‌ی یک زندگی خوش و کامیاب است میسر نخواهد شد. در واقع این‌جا اخلاق به عنوان یک لازمه‌ی عملی در زندگی انسان ملاحظه می‌شود و قید موقت آن هم به معنای کاستن از ارزش اخلاق نیست. بلکه حیات اخلاقی با نظر به ضرورت آن توصیه و ترویج می‌شود؛ خواه با مبانی این اخلاق موافقت افتد یا نسبت بدان سکوت لازم باشد. این نوع خوانش عمل‌گرایانه از نظریه‌ی اخلاق موقت دکارت ضمن همراه کردن فوکو، نیچه را در میانه‌ی مسیر می‌گذارد و البته از سرنوشت او به عبرت یاد می‌کند. در هر صورت اخلاق برای ثبات شخصیتی و حیات اجتماعی انسان ضروری است و اخلاق موقت هم این ضرورت را از منظر تعلیق روش‌شناختی دکارت و شک دستوری او تشخیص داده است. تشخیصی که همچنان و در زمانه فلسفه‌های تردیدآفرین پست‌مدرن هم قابل توصیه است.

رابطه‌ی فوق میان زندگی و اخلاق را می‌توان به استناد متونی از دکارت، نیچه و فوکو که در بحث از اخلاق به نحو بینامتنی در هم تنیده می‌شوند و شبکه‌ای متداخل از الزامات حیات اخلاقی را منعکس می‌کنند، دریافت. در این تفسیر، با ملاحظه‌ی دلهره دکارت نسبت به تعلیق اخلاق در زمانه‌ی شک، آنچه را که در سلوک فکری نیچه و فوکو در حوزه اخلاق، به انضمام مشرب عملی آنان، اتفاق افتاده است، نظاره می‌کنیم. در واقع متن دکارت رویدادی متأخر را هشدار می‌دهد که در آن اخلاق قربانی ضعف بنیان‌متافیزیک شود و

هم‌پای این بنای سترگِ باستانی در کنج ویرانه نشیند. در واقع ادغام متافیزیک و اخلاق در کلام نیچه و یک‌سره باطل خواندن این هر دو به پای زیستِ ابرمردانه و قدرت‌آفرین را باید ادامه‌ی آن مسیری دانست که بی‌اعتنا به اخلاق، متافیزیک را هم فاقد استحکام نظری و فایده عملی یافته و هر دو را سبب بردگی نوع بشر می‌یابد. این در حالی است که با تعهد به روش موقت دکارت در تداوم بخشیدن به حیات اخلاقی، این وضعیت قابل پیش‌گیری بوده است. به این صورت که رعایت اخلاق به رد یا پذیرش نظاماتِ متافیزیکی خُرد و کلان وابسته نباشد. بر همین سیاق، متون دو فیلسوف متأخر نیز بایستی تازه را در فهم دلهره‌ی دکارتی فراهم می‌آورند و آنچه را که در سطح اولیه‌ی متن دکارت نمایان نیست، حاضر می‌سازند. این رابطه‌ی دو سویه و تداخل نشانه‌ها در دو گفتمان یا دستگاه نشانه‌شناختی متفاوت، نشان از اهمیت حیات اخلاقی در هر دو بستر فکری دارد. در واقع حضور اخلاق به عنوان جزء ضروری از دو گفتمان، یکی مدرنیته‌ی تازه وارد و جویای منزل یقین و دیگری اندیشه‌ی پست‌مدرن قانع به رواق خرده روایت‌ها، به نحوی توأمان به اخلاق محتاج‌اند. البته با این تفاوت که حاجت شک دکارتی به اخلاق در متن و کلام او صراحت دارد، اما تفسیر اخلاق به عنوان تبصره‌ی ضروری و در حقیقت رکن بقای اندیشه پست‌مدرن در ساحت نظر و باقی ماندن اندیشمندانی با این افکار در میدان عمل، با ارجاع به رابطه‌ای در هم تنیده و طی ارجاع متون به یکدیگر قابل درک است. با این وصف لازم به تکرار است که متن دکارتی و اخلاق موقت مصرح در آن، نهیب آینده‌ای از نوع متون نیچه‌ای-فوکویی را در خود تنیده داد. با ارجاع چندلایه میان این متون می‌توان اهمیت زیست اخلاقی را که با هر درجه از تردید و احتمال سازگار و نهایتاً به سود حیات جمعی باشد بازشناخت. حیاتی که قید جمعی آن برای انسان مدنی بالطبع یک ضرورت است و حتی مقاومت در برابر قدرت‌ها و گفتمان‌های مسلط نیز با اقناع عمومی و گُنش مشترک همین جامعه و جمع میسر خواهد شد. حفظ فردیت، در عین باز نهادن مسیر برای ترمیم معرفت و تقید همزمان به اهداف جمعی حیات، از مسیر التفات به چشم‌انداز اخلاق موقت قابل تصدیق است.

کتاب‌نامه

بودریار، ژان، (۱۳۹۳)، فوکو را فراموش کن، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، مرکز.

- بهنیافر، مهدی، (۱۳۹۸)، «معنای «موقت» در اخلاق موقت دکارت و بررسی انتقادی چند برداشت معاصر»، حکمت و فلسفه، ۱۵(۵۸)، تابستان، ۷۵-۱۰۵.
- دکارت، رنه، (۱۳۹۳)، *اعتراضات و پاسخها*، ترجمه و توضیح علی افضلی، تهران، علمی فرهنگی.
- ، (۱۳۸۴)، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران، سمت.
- ، (۱۳۸۵)، *گفتار در روش راه بردن عقل (ضمیمه‌ی کتاب سیر حکمت در اروپا)*، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران، نیلوفر.
- رورتی، ریچارد، (۱۳۹۷)، *جستارهایی درباره‌ی هایدگر، دریدا و دیگران*، ترجمه مرتضی نوری، تهران، شب‌خیز.
- ریتر، یوآخیم و دیگران، (۱۳۹۴)، *فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، جلد سوم: اخلاق، ویراستار ترجمه سید محمدرضا حسینی بهشتی و بهمن پازوکی، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و موسسه فرهنگی - پژوهشی نوارغنون.
- فوکو، میشل، (۱۳۹۹)، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی.
- ، (۱۳۹۶)، *این یک چقیق نیست*، ترجمه مانی حقیقی، تهران، مرکز.
- ، (۱۴۰۰)، *الفاظ و اشیا*، ترجمه فاطمه ویلانی، تهران، ماهی.
- ، (۱۳۹۷)، *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی لیوتار، ژان فرانسوا، (۱۳۹۴)، *وضعیت پست‌مدرن*، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، گام نو.
- نیچه، فردریش، (۱۳۹۳)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگه.
- ، (۱۳۹۶)، *غروب بت‌ها*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگه.
- ، (۱۳۹۴)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، خوارزمی.

Bagley, P. J, (1996), On the Moral Philosophy of Rene Descartes: Or, How Morals are Derived from Method, *Tijdschrift Voor Filosofie*, 58(4), 673- 693.

Clarke, Desmond, (2005), *Descartes's Theory of Mind*, Oxford University Press.

Hoffman, Paul, (2009), *Essays on Descartes*, Oxford University Press.

McAfee, Noelle, (2004), *Julia Kristeva*, Routledge.

Reuter, Martina and Svensson, Frans, (eds.), (2019), *Mind, Body, and Morality, New Perspectives on Descartes and Spinoza*, Routledge.

Skirry, Justin, (2006), *Descartes and the Metaphysics of Human Nature*, Continuum.